

ماکسیم گورکی

مادر

ترجمه محمد قاضی

تهران - ۱۳۸۸

سرشناسه	: گورکی، ماکسیم، ۱۸۶۸-۱۹۳۳م. Gorkii, Maksim
عنوان و نام پدیدآور	: مادر / ماکسیم گورکی؛ ترجمه محمد قاضی.
مشخصات نشر	: تهران: جامی، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۴۶۴ ص.
شابک	: 978 - 964 - 2575 - 31 - 2
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا.
یادداشت	: عنوان اصلی: Math
یادداشت	: این کتاب در سالهای مختلف توسط مترجمان و ناشران متفاوت منتشر شده است.
موضوع	: داستان‌های روسی - قرن ۲۰م.
شناسه افزوده	: قاضی، محمد، ۱۲۹۲ - ۱۳۷۶، مترجم.
رده‌بندی کنگره	: PG ۴۴۲۷/م۲۴ ۱۳۸۷
رده‌بندی دیویی	: ۸۹۱/۷۳۴۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۳۲۵۷۲۲



انتشارات جامی

تهران - خیابان دانشگاه - خیابان شهید نظری - شماره ۵۲

تلفن ۶۶۴۰۰۲۲۳

مادر

ماکسیم گورکی

ترجمه محمد قاضی

چاپ اول: ۱۳۸۸

شمارگان: ۱۶۰۰ نسخه

حروفچینی: گنجینه

چاپخانه دیبا

حق چاپ محفوظ است.

شابک ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۲۵۷۵ - ۳۱ - ۲

۸۵۰۰ تومان

پیشگفتار

آثار نخستین ماکسیم گورکی، از همان آغاز منعکس کننده روابط جدید مبتنی بر زوری بودند که از پایان قرن اخیر با گسترش سریع سرمایه‌داری در جامعه روسی پا می‌گرفت. بی‌شک گورکی در آغاز فقط قلباً سوسیالیست بود، لیکن ستایش از بی‌توجهی به منافع شخصی، از سخا و جوانمردی، از غرور و شرافت انسانی و از قهرمانی‌های فردی به نفع تمامی جامعه، در نخستین داستان‌های او مانند «چلکاش»^۱ و «عجوزهٔ ایزرگیل»^۲ و «سرود شاهین» و غیره، بیانگر رشد و شکوفایی یک احساس انقلابی در او بودند؛ و حتی برخی از آثار وی مانند «مقلد» (۱۸۹۶) از دل‌بستگی نویسنده به نخستین تجلیات شعور کارگری حکایت می‌کنند.

اگر در رمان «توماس گرده‌نیف»^۳ (۱۸۹۹) مسایل سوسیالیسم توسط قهرمان آن، ایه‌ژوف^۴ روزنامه‌نگار، هنوز جز به صورت آموزشی تجزیه و تحلیل نشده‌اند، در عوض، پیدایش شعور سوسیالیستی در یک محیط کارگری یکی از موضوع‌های اساسی رمان بعدی او تحت عنوان «سه سرنوشت» است که در ۱۹۰۰ به رشتهٔ تحریر در آمده است. سال بعد، نیل^۵، قهرمان نمایش‌نامهٔ خرده‌بورژواها (۱۹۰۲) نمونهٔ پختهٔ کارگر با شعوری است که هرچند کم در صحنه ظاهر می‌شود لیکن با وجود چشمگیر خود بر سراسر «درام» فرمانروا است. در واقع از همان سال ۱۹۰۲ است که، بنا به گفتهٔ خود گورکی، طرح رمانی به نام «مادرا» ریخته می‌شود.

در سال ۱۹۰۲ که گورکی در نیژنی نوگورود ساکن بوده با سازمان‌های

1. Tchelkach.

2. La Vieille Izerguil.

3. Thomas Gordeiev.

4. Iéjov.

5. Nil.

سوسیالیستی محلی تماس نزدیک داشته است. به یاد داریم که تأسیس حزب P.O.S.D. (حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه) در کنگرهٔ «مینسک»^۱ در ۱۸۹۸، هنوز به رسمیت خود باقی بود و خود حزب عملاً پس از گشایش کنگرهٔ دوم متشکل در ۱۹۰۳ در لندن، تأسیس یافت؛ لیکن کمیته‌ای از حزب نامبرده از تابستان ۱۹۰۱ در نیژنی نوگورود تشکیل شده بود. خاطرات به جا مانده از معاصران نشان می‌دهد که گورکی کمک‌های مالی به انقلابیون می‌کرده و برای آنان «پناهگاه» و «صندوق نامه» فراهم می‌آورده و با اندرزهای خود و قلم خود به ایشان یاری می‌داده است. گزارش‌های پلیس مهارت او را در «توام کردن اقدامات قانونی با فعالیت‌های زیرزمینی می‌ستایند، به شیوه‌ای که او هر اقدام قانونی را تبدیل به یک عمل انقلابی می‌کند». بازداشت او در ماه مارس ۱۹۰۱ در ارتباط با تظاهرات دانشجویان سن پترزبورگ بهانه‌ای برای تظاهرات پرشور کارگران و دانشجویان نیژنی نوگورود شد. گورکی پس از شش هفته ماندن در زندان چنان بیمار شد که خون قی می‌کرد و اجازه یافت به کریمه برود تا در آنجا به معالجه و مراقبت از خود بپردازد؛ او از آنجا تا ماه اکتبر ۱۹۰۲ به نیژنی نوگورود باز نگشت، و از همین رو نتوانست در تظاهرات کارگری اول ماه سال شرکت کند.

در آن تظاهرات، جوانی به نام پیوتر زالومف^۲ که عضو کمیتهٔ حزبی متشکل در سال پیش بود در رأس دستهٔ تظاهر کنندگان با پرچم سرخ حرکت می‌کرد. این جوان که بازداشت و به زودی محاکمه و محکوم شد بعدها الگوی پاول ولاسف^۳ قهرمان کتاب مادر گردید.

گورکی در آن تاریخ، بی‌آنکه شخصاً زالومف را شناخته باشد از زمرهٔ کسانی بود که می‌کوشیدند از بار رنج و مشقت او در زندان بکاهند، و بعداً نیز جزو کسانی شد که موجبات فرار او را از سیبری فراهم می‌دیدند. او فقط سه سال بعد موفق به دیدن زالومف شد، و آن وقتی بود که زالومف وجودش غیرقانونی اعلام شده و تحت پیگرد پلیس بود، و خود گورکی نیز برای نقشی که در تظاهرات ژانویهٔ ۱۹۰۵ داشت بازداشت و در زندان تاریک «پی پروپل» در بند

1. Minsk.

2. Pierre Zalomov.

3. Pavel Vlassov.

بود. سپس، بر اثر فشار افکار عمومی جهان آزاد شد ولی در ریگا^۱ زیر نظر پلیس به سر می‌برد. گورکی از آنجا گریخت و به فنلاند نزد دوست نقاشش رهین^۲ در کسووکالا^۳ رفت، و از آن ایستگاه کوچک مرزی که تقریباً جزو حومه سن پترزبورگ به شمار می‌رفت تماس خود را با سازمان‌های انقلابی، به ویژه با حزب سوسیالیست انقلابی و حزب کارگری سوسیال دموکرات حفظ کرد. از همانجا است که از راه آلمان به ایالات متحد آمریکا رفت، در سراسر آمریکا به گشت تبلیغاتی به نفع نهضت انقلابی پرداخت و برای تأمین هزینه‌های گسترش آن اعانه گرد آورد. از کارهای تبلیغاتی او می‌توان در دعوتنامه‌های نوشته به زبان‌های آلمانی و انگلیسی و فرانسه، منتشر در سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ در روزنامه‌های سوسیالیست اروپای غربی و نیز در نامه خود گورکی به آناتول فرانس در نگویش و امخوامی‌های روسیه از فرانسه، و به ویژه در یک نوشته هجایی خود او تحت عنوان «فرانسه زیبا» که مشاجرات قلمی شدیدی را در کشور فرانسه برانگیخت رد پای یافت.

در ایالات متحد آمریکا نیز با دشمنی‌های شدیدی رو به رو بود که در آن‌ها پوریتانیسم (قشریگری) با فکر نفرت از طبقات درهم می‌آمیخت و چنان ابعادی پیدا کرده بود که او را پی در پی از همه هتل‌ها بیرون می‌راندند، چنانکه ناچار شد به‌خانه دوستان سیاسی خود پناه ببرد. گورکی در نوشته‌های هجایی خویش تحت عنوان «در آمریکا»، «چارلی ماکس» و «مصاحبه‌های من» داغ ننگ بر پیشانی بورژوازی آمریکا زده است.

در همین زمان است که او کتاب مادر را می‌نویسد. در ژوئیه ۱۹۰۶ به نوشتن آن شروع می‌کند و در آغاز ماه دسامبر به پایان می‌رساند. (در این فاصله سفری هم در ماه اکتبر به ایتالیا می‌کند). کوتاه بودن زمان نگارش ایجاب می‌کرده است که کار بی‌وقفه ادامه داشته باشد، چنانکه متن اصلی آن از نظر اهمیت تصحیحات ناگزیر پنج بار ماشین شد. در پایان ماه دسامبر چاپ رمان به زبان انگلیسی در پاورقی یکی از روزنامه‌های نیویورک و سپس به زبان آلمانی در «وارورس»^۴ آغاز شد و از سال بعد، ترجمه‌های متعددی از آن به زبان‌های عمده

1. Riga.

2. Répine.

3. Kovokkala.

4. Vorwärts.

دنیا، از جمله فرانسه، از روی نسخه دست‌نوشته‌ای که خود گورکی در کاپری^۱ در هفته‌های آخر سال ۱۹۰۶ تهیه کرده بود، انتشار یافت. بعدها خود گورکی بارها، از جمله دو بار در ۱۹۰۷ و سپس در ۱۹۱۳ و سرانجام در ۱۹۲۲، در آن نسخه دست‌برده، و متن اخیر که تفاوت‌های آشکاری با متن‌های پیشین، از نظر انشاء و خصوصیات شخصیت‌ها و حتی سبک نوشته دارد همین است که بعداً باز به فرانسه ترجمه شده است، و اینجانب ترجمه فارسی حاضر را از روی آن انجام داده‌ام.

گورکی در این دست‌برده‌ها تنها به این بسنده نکرده است که رویدادهایی را از کتاب حذف کند و یا بر آن بیفزاید، بلکه بعضی از صحنه‌های مهم کتاب را بازسازی کرده است، از جمله صحنه محاکمه پاول، که در آنجا از نقش وکلای مدافع کاسته و در عوض، دو دنیای متضاد، یعنی دنیای کارگران و دنیای دادرسان ایشان را به طرز چشمگیری در برابر هم قرار داده و به گفته‌های پاول در دفاع از خود مفهوم انقلابی عمیق‌تری بخشیده است. شخصیت‌های کتاب را نیز دیگرگون کرده، از جمله خصیصه‌هایی را که ممکن بود چهره جوان یک فرمان‌بلشویک را تضعیف کند از او گرفته است - مانند بعضی بی‌اعتمادی‌ها به نیروی خود، برخی رقت‌قلب‌های ساده‌دلانه نسبت به مادرش - گورکی کوشیده است که پاول را در عین حال هم کامل‌تر کند و هم طبیعی‌تر، و عشق نهانی او به ساندرین قیافه ساده‌تر و انسانی‌تری به او داده است. در چهره مادر نیز دیگرگونی‌های عمیقی پیدا شده و گورکی او را جوان‌تر کرده است، چنان که در این نسخه مادر، زنی است چهل ساله، هنوز فرص و قایم و پرتوان و گشاده‌رویی و حساس، از تعصب مذهبی کاسته شده و رقت قلب ناشی از احساسات «اومانیسیم» در او تبدیل به عشق به ستمدیدگان و نفرت از ستمکاران شده، ایمان کورکورانه به مفاهیم حق و عدالت در او جای خود را به کینه و تحقیر نسبت به نظم حاکم بر دوران‌ش داده و زبانش سادگی و شور بیشتری یافته است، چنانکه استقلال رأی و راسخ بودنش را در قضاوت نشان می‌دهد. کسی که تغییر عمیق‌تری پیدا کرده «آندره» است. این کهنه انقلابی بسیار مهربان که قبلاً نقشی چون نقش استاد و معلم پاول داشت به مقام دوم نزول می‌کند - مثلاً با ضعف سیاسی که در برابر آنارشیسیم دهقانان از خود نشان می‌دهد و جنبه فوق‌العاده

احساساتی بشردوستیش را محسوس می‌نماید قدرت فکر و شخصیت رسماً انقلابی پاول را بیشتر آشکار می‌سازد.

ولیکن این تصحیحات هرچه هم عمقی باشند تغییری در ماهیت اصلی کتاب نداده‌اند، برعکس، با پیراستن آن اثر را عمیق‌تر کرده و مؤید همان قصد و هدفی شده‌اند که در تألیف و تدوین آن نقش اساسی داشته است.

در واقع نظر گورکی در ۱۹۰۶ تنها نقل واقعه‌ای از مبارزات انقلابی در نیژنی نوگورود در ۱۹۰۲ نبوده، هرچند با غنی کردن شخصیت قهرمانان خود به وسیله خصوصیات که از مبارزان دیگر گرفته چنین امری را متبادر به ذهن می‌نماید. با این وصف، این خود یکی از جنبه‌های بسیار مهم این رمان است که سهم تخیل در آن بسیار کم است و رمان‌نویس در تدوین آن از خیال‌پردازی و صحنه‌سازی گریزان بوده و صرفاً به رویدادهایی که خود تماشاگر آن بوده و یا به مقتضای تجربه‌های انقلابی خویش از آن‌ها آگاهی داشته تکیه کرده است. لیکن اصلی سیاسی در این میان مطرح است که در انتخابی که گورکی کرده دخیل بوده است و ما اینک می‌کوشیم که به توضیح آن بپردازیم.

از ۱۹۰۲ که گورکی طرح این داستان را ریخت تا ۱۹۰۶ که آن را روی کاغذ آورد خیلی چیزها دیگرگون شده و نهضت کارگری پختگی پیدا کرده بود. در آن فاصله لنین حزب را تشکیل داده و با اکونومیست‌ها که قصد داشتند مبارزات کارگری را در چارچوب مسایل اقتصادی محدود نگاه دارند بیرحمانه جنگیده و برتکیه‌گاه آنان که اوپورتونیسیم باشد خط بطلان کشیده بود. او از حزب سازمانی پدید آورده بود که می‌توانست در مبارزه برضد استبداد در رأس انقلاب دموکراتیک قرار بگیرد. این مسایل نمی‌توانست از نظر نویسنده‌ای چون گورکی دور بماند، خاصه که در این چهار سال مبارزه عده‌ای کارگر نخبه انقلابی، از نوعی جدید، در لوای مدیریت لنین پخته شده بودند و گورکی قهرمانان مادر را از میان همان کارگران نخبه انقلابی برگزیده است تا در اثر خود نشانشان بدهد. او تجربه سیاسی سال‌های انقلاب را در کتاب خود آورده و قهرمانانش عظمت و حقیقت خود را که حقیقت تاریخ است به همین شعور سیاسی که پیدا کرده‌اند مدیونند.

و برای همین است که ترکیب رمان بر پایه تحریکی نهاده نشده است که مقدرات شخصی قهرمانان را به هم گره بزند و یا از مقدرات شخصی آنان گره‌گشایی کند، بلکه مبتنی بر گسترش روابط طبقاتی است که مقدرات شخصی

ایشان تضادها را منعکس می‌کند. شخصیت‌ها و غنای درونی هریک از آنان و قابلیت هرکدام که خود را به روی زندگی باز کند یا در آن اعمال نفوذ کند در این چشم‌انداز روشن شده است. این است که کتاب، هرچند به محکومیت پاول و آندره و دیگران و به بازداشت مادر می‌انجامد، این شکست به هیچ وجه ایمان به پیروزی نهایی و به ارزش‌های انسانی را که این قهرمانان واجد آن هستند تضعیف نمی‌کند. از طرفی پاول و مادرش همیشه می‌دانستند که به زحمت ممکن است از شر زندان یا تبعید رهایی یابند، ولی این را هم می‌دانستند که مقدرات شخصی خودشان هرچه باشد نه تنها نهضت انقلابی را تضعیف نمی‌کند بلکه در تقویت آن نقش مهمی هم برعهده خواهد داشت و غنای شخصی ایشان در مبارزه با بالا رفتن شعور توده‌ها دوش به دوش هم به پیش می‌روند و همین همراهی و همگامی طبعاً و حتماً به پیروزی انقلاب خواهد انجامید.

بنابراین نتیجه‌گیری و پایان آن به این معنی که گفته شد مثبت و خوش‌بینانه است، چون حقیقت را در خاطر انقلابی خود نشان می‌دهد. و این خود تاریخ است که وظیفه نمایاندن حقیقت را برعهده گرفته است.

و خود گورکی از این رو تصویر درستی از واقعیت به دست داده که خود به نوشتن کتابش در گرماگرم آتش مبارزه به چشم یک عمل انقلابی می‌نگریسته است. و همان‌گونه که لنین در ستایش آن گفته «گورکی اثر ادبی خود را به نهضت کارگری نه تنها در روسیه بلکه در سراسر جهان پیوند داده است».

در سرکوبی‌های سخت و تحمل‌ناپذیری که بعد از شکست انقلاب در ۱۹۰۵ پیش آمد، وقتی منشویک‌ها وحشتزده پس می‌نشستند گورکی خواست تا با نشان دادن محتوا و چشم‌اندازهای مبارزه‌شان به مبارزان انقلابی روحیه‌شان را تقویت کند. او خواست کتابی مؤثر و محرک بنویسد و برای همین هم بود که خیلی زود نوشت. لنین این حقیقت را شخصاً با گورکی در میان نهاد و به او گفت: «شما کار خوبی کردید که با عجله این کتاب را نوشتید، چون هم بسیار سودمند است و هم بسیار به موقع. بیشتر کارگران بدون شعور واقعی انقلابی و صرفاً به حکم غریزه در نهضت انقلابی شرکت کرده بودند. اینان اکنون مادر را می‌خوانند و از آن فراوان بهره می‌گیرند».

و سپس لنین به گفته افزود: «این کتاب واقعاً کتاب روز است!» آری، به راستی که کتاب روز است و در عین حال کتابی جاودانی است.



کتاب مادر سال‌ها پیش توسط دوست بزرگوار و ارجمندمان آقای علی اصغر سروش به فارسی ترجمه شده بود، و ممکن است گروهی از خوانندگان عزیز اقدام مرا به ترجمه مجدد کتاب عملی زائد و بیهوده بدانند، ولی این کار به دلایلی، به گمان خود من و به گمان بسیاری از دوستان، ضرورت داشت. درست است که جناب علی اصغر سروش یکی از بهترین و برجسته‌ترین فرانسه‌دانان کشور و در این مورد بی‌شک استاد همه ما هستند، و ظاهراً سزاوار نبود که به حق پیشکسوتی ایشان در این مورد تجاوز بشود، لیکن:

اولاً - صرف دانستن یک زبان خارجی، هرچند به بهترین وجه، خوبی ترجمه را تضمین نمی‌کند، به عبارت دیگر شرط لازم هست ولی کافی نیست و باید همان تبحر را در زبان مادری هم داشت، و اگر در مورد جناب سروش نیز این شرط دوم صدق می‌کرد شاید که نیازی به ترجمه مجدد نبود.

ثانیاً - متن ترجمه جناب سروش به زبان عامیانه (آرگو) است که در واقع باید گفت به لهجه تهرانی است نه به زبان فارسی دری، و حال آنکه در متن فرانسه به جز در یکی دو مورد نادر که چند دهقان یا کارگر دهاتی بیسواد صحبت می‌کنند زبان عامیانه به کار نرفته است و معلوم نیست چرا جناب سروش همه کتاب را به آن لهجه زشت آلوده‌اند. لهجه تهرانی را نمی‌توان در شمار زبان شیرین و شیوای فارسی آورد، همچنان که لهجه‌های گیلکی و مازندرانی و اصفهانی و شیرازی و بلوچی و خراسانی و قزوینی و لری نیز فارسی دری یعنی آن زبان شیرین و مدونی که زبان رسمی مملکت است نیستند، و اگر بنا بود که شیرین‌زبانان نام‌آوری چون رودکی و فردوسی و ناصر خسرو و فرخی و خیام و نظامی و مولانا و عبید زاکانی و سعدی و حافظ شعرها و نثرهای جاودانی خود را به لهجه‌های محلی ولایت خویش بنویسند امروزه ما از داشتن آن همه گنجینه‌های گرانبهای ادب فارسی که زبان شیرین و رایج همه مردم کشور است محروم می‌ماندیم.

ثالثاً - معمولاً واژه‌ها بردو گونه‌اند: واژه‌های کتابی یا ادبی که فقط در نگارش به کار می‌روند و بسیار به ندرت ممکن است در محاوره به زبان کسی بیایند. واژه‌های غیر مستعملی نظیر «نوشیدن» به معنای شنیدن و «آشامیدن» به معنای نوشیدن و «بازتاب» به معنای انعکاس و «تفته» به معنای داغ شده و «خستو» به معنای معترف و مقر و هزاران واژه دیگر از این گونه‌اند. دیگر واژه‌های

مستعمل که در گفتگو و نوشتن هر دو به کار می‌روند، و معمولاً واژه‌های نوع اخیرند که در لهجه تهرانی سر و دستشان را می‌شکنند و به صورت مثله شده‌ای در می‌آورند که بر آن نام «آرگو» نهاده‌اند؛ مانند می‌گویند که می‌شود «میگن» و مذهب که می‌شود «مصب» و می‌آید که می‌شود «میاد». جناب سروش بی‌توجه به این اختلاف و بی‌آنکه در نظر داشته باشند که فقط واژه‌های نوع دوم را می‌توان سر و دست شکسته به صورت «آرگو» در آورد با واژه‌های نوع اول نیز که مخصوص کتابتند همین کار را کرده و زبان زشت و مضحکی از کار درآورده‌اند که به نظر خیلی‌ها نه فارسی است و نه حتی لهجه تهرانی، و زبان من درآوردی خاصی است که کمتر کسی از آن سر در می‌آورد.

رایعاً - چنانکه در قسمت اول همین مقدمه نیز ذکر شده متن ترجمه جناب سروش از روی نسخه‌ای است که بعدها خود گورکی در آن دست برده و تغییراتی در آن داده است، و از همین رو اغلب قسمت‌هایی در ترجمه جناب سروش بود که در متن فرانسه من وجود نداشت و برعکس، قسمت‌هایی در متن مبنای ترجمه من هست که در ترجمه جناب سروش نیست، و از آنجا که متن مورد ترجمه من به دلیل اصلاحاتی که خود نویسنده به شرح مقدمه در آن به جا آورده است از اعتبار بیشتری برخوردار است. تجدید ترجمه، خاصه به زبان شیوای فارسی دری نه به لهجه تهرانی، بی‌ارزش و زائد نخواهد بود.

با عرض توضیحات بالا، امیدوارم که با این ترجمه به مقام پیشکسوتی دوست فاضل و ارجمندمان جناب سروش جسارتی نشده باشد و عذرهایی که آورده‌ام در پیشگاه ایشان قبول افتد. در پایان سخن، لازم می‌دانم از دوست با ذوق و دانشمند جناب کوروش کاکوان نیز به دو دلیل صمیمانه تشکر کنم: نخست اینکه در اقدام به این ترجمه یکی از مشوقین اصلی من بودند، چنانکه ترجمه مجدد زوربای یونانی را نیز، با وجود دو ترجمه دیگر، مذیون تشویق‌های ایشان هستم؛ و دیگر اینکه با راهنمایی‌های ارزنده‌ای که به هنگام ترجمه به من کردند باعث شدند که بسیاری از کلمات سنگین و نازیبای بیگانه را کنار بزنم و به جای آن‌ها از واژه‌های شیرین و روان فارسی که به شیوایی ترجمه هم لطمه‌ای نزنند استفاده کنم، و همین خود فراوان به لطف و زیبایی کلام ترجمه افزوده است، کامیابی ایشان را در زندگی و در این گونه راهنمایی‌های ارزنده از دل و جان آرزو مندم.